



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

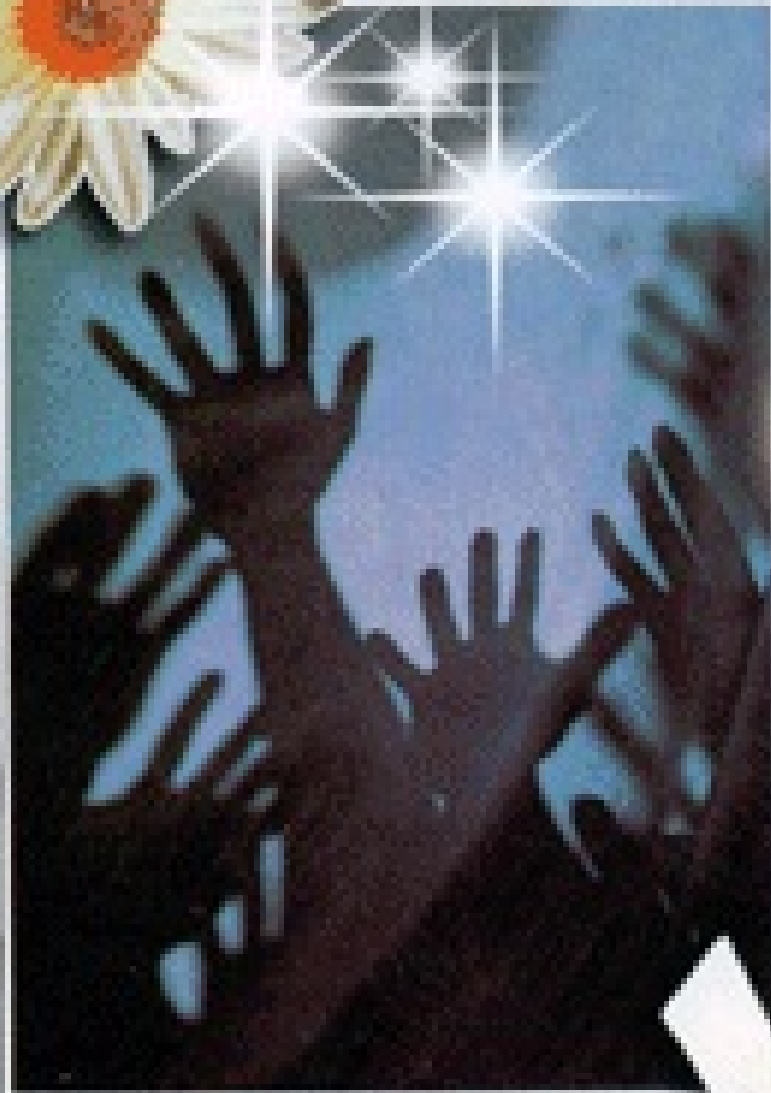
.org

.net

.ir

آیت الله سید محسن طبرازی

امامت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تبیین مسأله امامت

نویسنده:

محسن خرازی

ناشر چاپی:

موسسه در راه حق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	تبيين مسأله امامت
۶	مشخصات كتاب
۶	اشاره
۹	سخن ناشر
۱۱	معرفت دينی و دين
۱۶	مسئله امامت
۱۹	جامعيت قرآن
۲۰	تفصيل و تبیین پیامبر صلی الله عليه وآله
۲۱	مرجعیت اهل بيت و عترت
۲۶	راه رسیدن به سعادت
۲۷	فلسفه ی وجود امام
۲۹	غیبت امام
۳۳	انتفاع مردم از امام غایب
۳۶	تعداد امامان معصوم
۳۸	وجوب اطاعت از امام
۳۹	مسأله ی عصمت
۴۵	نیاز امامت به تنصیص
۴۹	اتمام حجت
۵۳	فهرست
۵۵	درباره مرکز

سرشناسه : خرازی ، محسن ، - 1315

عنوان و نام پدیدآور : تبیین مسأله امامت / نوشته محسن خرازی

مشخصات نشر : قم : موسسه در راه حق ، 1379.

مشخصات ظاهری : [47] ص

شابک : 81450-20-6425-964 ریال ؛ 81450-20-6425-964 ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی

موضوع : امامت -- احادیث

موضوع : امامت -- جنبه های قرآنی

رده بندی کنگره : BP141/5/الف8خ4 1379

رده بندی دیویی : 297/218

شماره کتابشناسی ملی : م 79-21131

نوشته : آیت الله سید محسن خرازی

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب : خانم نرگس قمی

ص : 1

اشاره

حضرت علی علیه السلام : کتاب ، بوستان فرزندگان است

خرازی، محسن، 1315 -

تبیین مسأله امامت / سید محسن خرازی . - قم : انتشارات در راه حق ، 1379 .

48 ص .

1450 ریال

ISBN 964-6425-20-8

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست نویسی پیش از انتشار).

کتابنامه به صورت زیرنویس .

1 . احادیث خاص (امامت) -- تفسیر . 2. آیات خاص (امامت) -- ترجمه و شرح .

الف . عنوان .

5 خ / 9 الف BP 224

219 / 297

انتشارات در راه حق

تبیین مسأله امامت

تألیف

آیت الله سید محسن خرازی

طرح جلد

محسن زمانی

چاپ اول

1379، دو هزار جلد

چاپخانه

سپهر

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

145 تومان

ص: 2

دهه چهل، دهه ای بود که گروهی می کوشیدند از مذهب علیه مذهب استفاده کنند و این مطلب تازه ای نبود. آنان با القای افکار مسموم و التقاطی، ذهن جامعه به خصوص نسل جوان را آشفته می ساختند و در انحراف آنان از مسیر فطری و الهی تلاش می کردند.

در چنین دهه ای، یعنی سال 1343 جمعی از علماء و دانشمندان حوزه علمیه قم، مؤسسه در راه حق را تأسیس کردند. انگیزه آنان، هدایت جامعه به ویژه نسل جوان و تحصیل کرده به صراط مستقیم بود. اینان با وجود موانع بسیاری که رژیم طاغوت بر سر راهشان می گذاشت با توکل به خدا و عنایات الهی به رسالت خطیر خویش همت گماشتند. از خطرهای نهراسیدند.

اولین گام، مقابله با مزدوران و جیره خواران استعمار و دشمنان اسلام بود که می خواستند مذهب را، موجودی جامد و بی روح معرفی کنند. از این رو دوره اول و دوم «نشریات رایگان» مؤسسه، مختص انحراف های دین مسیحیت بود.

در پی آن، یک دوره تاریخ اسلام با رعایت ایجاز منتشر شد و توانست نسلی که داشت در منجلاب فساد غرقه می شد، مخاطب قرار دهد. نوجوانان و جوانان وقتی دیدند روزنه ای به سوی حق به رویشان باز شده، جوانه های امید در قلبشان به بار نشست و با عطش وصف ناپذیر، مطالب اخلاقی و هشدار دهنده نشریات را چون آبی گوارا نوشیدند و روح تشنه شان را سیراب ساختند.

شیاطین برای اجرای سیاست نابودی ایمان و پاکی، در گذشته های نه چندان دور

«مارکسیسم» را علم کردند. مکتبی با ظاهری پر زرق و برق و فریبا این مکتب در پرتو اصطلاحات پر آب و تاب و دفاع از کارگران و بر پایه بافته های فلسفه مادی، بسیاری از جوانان را در گرداب خویش هلاک ساخت و دل و ایمان آنان را ربود.

مؤسسه، در مبارزه وسیع با این مکتب انحرافی بر آن شد تا نشریاتی را در دو سطح ساده و تخصصی منتشر سازد تا هم حقایق را بازگوید و هم پرده از چهره فریبنده مارکسیسم برفکند.

از طرفی دیگر، اشتیاق مردم به فراگیری اصول دینشان و تقاضاهای مکرر آنان در این مورد، باعث شد تا مؤسسه، اصول عقاید را با روشی نو و علمی عرضه دارد. به طور کلی انتشار نشریات رایگان مؤسسه در راه حق، تحولی شگرف را در جامعه پدید آورد و زمینه را برای بیداری نسل جوان فراهم ساخت و بسیاری را از دام مکر مکاتب انحرافی رهاند و بیدار کرد.

افزون بر این فعالیت ها، نشریات عمیق و کلیدی آن، به زبان های زنده دنیا ترجمه شد و در آن سوی مرزها تشنگان را از زلال معارف اسلامی سیراب ساخت.

واحد آموزش این مؤسسه، برای تربیت دانش پژوهان علوم اسلامی گام های بلندی برداشته و نخبگانی را پرورش داده است، علاوه بر آن، با پاسخگویی به سؤالات، خدمات شایانی را ارائه داده و می دهد.

از این رو با توجه به سابقه درخشان مؤسسه در راه حق لازم بود برای گسترش معارف اسلامی کتاب های ارزشمندی تألیف و منتشر شود که چنین مهمی را مؤسسه در طی سال های طولانی به انجام رسانده و می رساند.

در راه حق، علاوه بر نشر و توزیع آثار خود، کتب مناسب ناشران معتبر را به دست شیفتگان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه وآله به دورترین نقاط می رساند.

در پایان باید از همه کسانی که در این راه والا و هدف بزرگ ما را یاری داده و هزینه سنگین مؤسسه را از ابتدای تأسیس به دوش کشیده اند، سپاسگزاری نماییم و توفیق و سعادت همه خادمان قرآن و ائمه عصمت و طهارت علیهم السلام را از خدای منان بطلبیم.

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

مسئول انتشارات در راه حق

عباس صالح مدرسه ای

ص: 4

دین مجموعه ای از واقعیت های اعتقادی، احکامی و اخلاقی است که قابل درک و فهم است و علم و معرفت به آن، فهم دینی است و فهم دینی در صورتی که بدیهی و یا نظری یقینی باشد، کاشف از واقعیت دینی است و از آن منفک نیست.

فهم دینی، همان چیزی است که پیوسته پیامبران الهی مردم را به آن دعوت می کردند و در راه آن می کوشیدند.

(قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ) (1)؛ بگو این راه من است من و پیروانم با بصیرت همگان را به سوی خدا می خوانیم؛ خدا منزّه است و من از مشرکان نیستم».

و معرفت دینی راه خداست و راه خدا مستقیم است.

(وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ) (2)؛ این راه مستقیم پروردگار توست؛ ما آیات را برای مردمی که پند می گیرند به تفصیل بیان کرده ایم».

و اساساً خداوند پیامبران و اولیای خود را برای تعلیم کتاب، حکمت، دین تربیت و تزکیه فرستاده است.

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ

ص: 5

1- سوره یوسف، آیه 108 .

2- سوره انعام، آیه 126 .

الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛ (1) اوست خدایی که به میان مردمی بی کتاب، پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آنان بخواند؛ پاکیزه اشان سازد و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد. همانا ایشان پیش از آن در گمراهی آشکار بودند».

در قرآن کریم از مطالعه در خلقت و تبیین احکام و ملاحظه ی تاریخ خوبان و بدکاران و... به آیات و نشانه های روشن الهی تعبیر شده است. البته می دانیم همه اینها از معارف دینی است.

در قرآن کریم از یکتا پرستی به دین راست و استوار تعبیر شده است: (أَمَرَ آلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ)؛ (2) فرمان داده است که جز او را نپرستید این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی دانند».

و همچنین قرآن تسلیم در برابر خدای متعال را بهترین دین و آیین معرفی کرده است (وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا). (3) دین چه کسی بهتر از دین کسی است که به اخلاص روی به جانب خدا کرده و نیکوکار است و از دین حنیف ابراهیم پیروی می کند».

از این رو، قرآن به مردم توصیه مینماید که دین خدا را اقامه کنید و در آن فرقه فرقه نشوید: (أَنِ اقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ) (4) و دین اسلام

ص: 6

1- سوره جمعه، آیه 2 .

2- سوره یوسف، آیه 40 .

3- سوره نساء، آیه 125 .

4- سوره شوری، آیه 13 .

را دین هموار و استوار و دین حنیف ابراهیمی معرفی نموده است: (قُلْ إِنِّي هَدِيْنِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ دِيْنًا قِيْمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيْمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ)؛ (1) بگو پروردگار مرا به راه راست هدایت کرده است؛ دینی هموار و استوار، دین حنیف ابراهیم، و او از مشرکان نبود. قرآن دین را قابل فهم و میل و درک و قابل انتقال و انذار می داند.

(فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوْا فِي الْدِيْنِ وَ لِيُنذِرُوْا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوْا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُوْنَ)؛ (2) چرا از هر گروهی دسته ای برای آموختن دانش دین کوچ نمی کنند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهنده باشند که از زشت کاری حذر کنند».

اگر فهم دینی معادل با دین نیست و مخالفت با آن مخالفت با دین به شمار نمی رود، پس چرا پیامبران الهی مردم را به سوی فهم دینی فرا می خواندند و نسبت به اعراض از آن و مخالفت با آن هشدار می دادند.

(وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيْنًا فَلَنْ يُّقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ). (3) چگونه می توان گفت بین دین و معرفت دینی جدایی است؟ در صورتی که پیامبران به سبب آموزش و تعلیم و تفهیم مردم را به سوی دین می خواندند و به آنها تدریس و تعهد می بخشیدند .

چگونه ممکن است بین حدیث دینی و دین جدایی باشد و در عین حال مردم به اقامه دین و حمایت و نصرت از آن موظف باشند؟ اگر چنین است، چگونه گروهی از

ص: 7

1- سوره انعام، آیه 161.

2- سوره توبه، آیه 122 .

3- سوره ال عمران، آیه 85 .

مردم به تحقیق و تفقه در دین فرا خوانده شدند؟ آیا ممکن است به سوی چیزی دعوت شوند که امکان ندارد؟

با ملاحظه به این نمونه از آیات، در می یابیم که ممکن است بشر با فهم خود به دین خدا برسد و آن را درک کند و نسبت به آن به تحقیق و بررسی پردازد و به آن معتقد و پایبند شود و در راه عقیده ی خود دفاع نماید.

کسانی که بین دین و معرفت دینی قائل به تفکیک شده اند و معرفت دینی را جدای از دین می دانند، سخت در اشتباهند؛ زیرا فهم، طریق وصول به دین است و با فهم می توان به دین رسید. اگر فهم دینی حجیت ندارد، چگونه ممکن است ما موظف به اعتقاد به دین باشیم؟ آیا ممکن است ما را به دین تکلیف کنند و راهی به سوی آن نباشد؟

گر چه فهم بشری خالی از نقص و خطا نیست؛ لیکن تعمیم این نقص به همه معارف بشری خطایی بس بزرگ و نابخشودنی است.

بی شک، معارف بدیهی بشر خطا ندارد و به واقعیت وصول می یابد. اما معارف نظری به دو گونه است: قسم اول، آنهایی است که ادله ی روشن و برهان های مستحکم دارد که موجب یقین است، آنها نیز ما را به واقع رهنمون می شود؛ و قسم دوم، مطالبی است که پیچیده و مشکل و مورد اختلاف بوده و احیاناً خطا در می آید؛ از این رو این گونه مطالب فکر و تأمل بیشتری را می طلبد.

بنابراین، معارف بدیهی و یقینی، دین واقعی را نشان میدهند و تفکیکی بین آنها و دین وجود ندارد و همانطور که اشاره شد در سایر علوم بشری، معارف بدیهی و یقینی از واقعیات حکایت می کند و به خاطر بدهت و یقینی بودن، احتمال خطا در آنها راه ندارد.

مسأله‌ی اثبات خدا و نیاز بشر به راهنمای الهی پیامبران و امامان) و لزوم معاد و... از مسائل بدیهی و یقینی معارف الهی بشری به شمار می‌روند و این همان چیزی است که پیامبران و رهبران الهی پیوسته بشر را به سوی آن سوق می‌دادند و به تقویت آن می‌پرداختند؛ این گونه معارف با دین تفکیک ندارد و مخالفت با آن مخالفت با دین است.

تشیع نیز فهم بدیهی و یقینی از دین است، و همین فهم دینی اسلام خالص و ناب است و این فهم به خاطر بداهت و یقینی بودنش حق است و هیچ گونه آمیزه‌ای از باطل ندارد

از این رو، مخالفت با آن مخالفت با واقع و حق است و ادعای اینکه تشیع هم مانند سایر مذاهب خطا و ناخالصی دارد، گویای آن است که به معارف یقینی، ضروری و بدیهی تشیع توجه لازم نشده است و گرنه این سخن گفته نمی‌شد.

آیا می‌توان گفت امور یقینی با امور غیریقینی مساوی و همگون است؟ بی‌شک، این سخن باطل و ناخالص است؛ زیرا خدا برای درک واقعیت‌ها، راهی را قرار داده است که در آن اشتباه و خطا وجود ندارد و از مردم با پیروی از پیامبران و رهبران الهی - می‌خواهد که این راه را طی کنند تا به واقعیت برسند. از این رو، تفکیکی بین این راه (معارف بدیهی و یقینی) و واقعیات وجود ندارد.

بنابراین، با اندکی دقت به مطالب گذشته در خواهیم یافت کسانی که می‌گویند هیچ یک از نظریات دینی را نباید معادل دین دانست و مخالفت با هیچ کدام از این نظریات نباید مخالفت با دین به شمار رود، سخت در اشتباهند و با بداهت و ضرورت مخالفت می‌کنند.

همان گونه که مسأله ی نبوت بر اساس بداهت و یقین بنا شده است، معارف بشری درباره امامت نیز براساس بداهت و یقین استوار گشته است.

دلیلی که نبوت را ضروری و بدیهی می شناساند، بعینه همان دلیل مسأله ی امامت را به دنبال نبوت مطرح می کند؛ همان طور که احتمال خطا و اشتباه در بخش نبوت راه ندارد، این احتمال در بخش امامت هم به همان کیفیت مسدود است؛ زیرا حکمت الهی اقتضاء دارد بشری که استعداد تکامل دارد و راه را به خوبی نمی داند او را مورد تعلیم و به همراه راهبر قرار دهد تا بتواند به سر منزل مقصود برسد.

این حکمت با آمدن پیامبران به انجام رسیده ولی با رفتن آنان بدون جایگزینی ناتمام می ماند.

هنگامی این حکمت تمامیت پیدا میکند که جانشینان آنان مقاصد مهم انبیا را در پی بگیرند.

همانطور که پیامبران الهی، بشر در مانده و متحیری را - که در بین هواها و تمایلات نفسانی و جذبه های بیرونی معطل مانده و سردرگم است و خود نمی داند چه کند و چگونه عمل کند - راهنمایی کرده و به سوی هدف مطلوب سوق داده اند دستگیری های معنوی او پرداخته اند، جانشینان آنان نیز چنین خواهند کرد؛ زیرا نیاز بشر با داشتن قانون تنها مرتفع نمی گردد، بلکه محتاج به تفسیر صحیح و شناخت درد و درمان است که این کار متناسب با زمان و مکان به وسیله ی جانشینان الهی صورت می گیرد .

آیا وجود دارو برای درمان دردها و معالجات کافی است یا علاوه بر آن به دکتر و شناخت صحیح دردها و دارو و درمان مناسب احتیاج است؟

در مسائل معنوی نیز بشر همواره نیازمند به جانشینان الهی است که از شناخت و درمان صحیح و راهنمایی کامل آنان بتواند برخوردار گردد. احاله کار پیامبران به خود ابناء بشر با ظرفیت محدودی که بشر از نظر آگاهی و علم دارد و با تنازع و درگیر بودن او در بین تمایلات و جذب‌های درونی و بیرونی، تکلیف به مالایطاق و اتلاف و به هدر دادن نیروهای انسانی و دور ماندن او از مقاصد اصلی است؛ و در شرایطی که نصب جانشینان الهی ممکن است و مردم به مقاصد مهم پیامبران دست نمی‌یابند، مگر با الطاف الهی به وسیله جانشینان پیامبران، رها کردن مردم به حال خود با حکمت مطلقه‌ی الهی نمیسازد بلکه حکمت او مقتضی ادامه‌ی امداد آنان به وسیله‌ی جانشینان برگزیده‌ی الهی است.

این، به معنای تعیین تکلیف بر خدا نیست بلکه اقتضای تمامیت حکمت و کمال او است که بشر را در راه رسیدن به مقاصد عالی آماده می‌سازد و تخلف آن، به معنای نقص در حکمت و کمال مطلق الهی است که این محال است.

«امامت» به معنای وساطت در ایصال فیض الهی و امدادهای او نسبت به انسان‌ها، و به معنای زیر نظر گرفتن ابناء بشر برای درمان و هدایت به وسیله‌ی نازله‌های آسمانی است «امامت» برای سیراب کردن تشنگان حقایق و معارف واقعی اسلام است.

«امامت» برای ارائه‌ی اسوه‌های کمال است تا بشر با مشاهده‌ی آنان به سوی سعادت سوق داده شود و با دیدن آنان بتواند راه خود را بیابد و بپیماید. حکومت و اداره‌ی امور و ریاست عامه‌ی خلق، بخشی از شأن و مقام امامت است؛ ولی امامت در آن خلاصه نمی‌شود، بلکه این بخشی از مقامات والای امام است که او می‌تواند در صورت استقبال، مردم جامعه و مدینه فاضله‌ی او را به وجود آورد که در آن عدل به

معنای کامل و اجرای احکام الهی اقامه شود؛ به طوری که حق کسی پایمال نشود و جامعه به سوی مقاصد عالی بشری رهنمونی شود و بشر بتواند عزت، مجد، استقلال، آزادی، تعالی معنوی و پیشرفت واقعی خود را دریابد.

با توجه به مطالب فوق، خواهیم دانست که جانشینان پیامبران کار انبیا را در پی می گیرند؛ همان گونه که پیامبران برای راهنمایی و اقامه عدل و اجرای احکام الهی تلاش می کردند، جانشینان آنان نیز به همین تکلیف اقدام می کنند.

بنابراین، جانشینان الهی برای ارائه ی تکنولوژی، صنعت تولید و غیره نیامده اند، بلکه مقصود آنان هدایت به مسائل معنوی و ارائه ی مبانی کارهای دنیوی است که باید براساس عدل و یاد الهی و... صورت بگیرد.

بشر براساس ضوابط و مبانی ای که پیامبران و جانشینان آنان توضیح می دهند، می باید با عقل و تجربه ی خود به کارها پردازد و در این راه کوشش لازم را انجام دهد.

کسی نگفته است که جانشینان پیامبران به کارهای دنیوی و مادی می پردازند تا گفته شود معنای این استدلال این است که عقل انسان از حل مسائل و مشکلات دنیوی و مادی به طور کامل عاجز است و از عهده ی هیچ کاری بر نمی آید؛ و همه جا باید چشم به راه دستورات آسمانی باشد تا ببیند برای رفع فلان نیاز مادی و حل فلان مشکل دنیوی چه کار باید کرد.

پیامبران و جانشینان آنان برای پاسخ گویی به نیازهای مادی و دنیوی بشر نیامده اند، بلکه تلاش در رفع نیازها به عهده خود بشر است. پیامبران و جانشینان الهی مردم را در کیفیت پرداختن به دنیا و اهداف آن راهنمایی خواهند کرد.

کسی که می گوید بر عالمان شیعه است که اثبات کنند که آخرین دین حتماً باید پاسخ گوی همه ی نیازهای مادی و دنیوی بشر باشد و شکل و چگونگی گذران زندگی

فردی و اجتماعی را در همه عرصه ها به طور کامل بیان کند تا سعادت آخرت نصیب انسان ها شود، اگر مقصودش این است که پیامبران و جانشینان آنان باید به کارهای دنیوی و اقتصادی پردازند و مردم را در تولید و صنعت و ثروت راهنمایی کنند، سخت در اشتباه است؛ زیرا پیامبران و جانشینان آنان برای تولید و صنعت نیامده اند، بلکه برای هدایت به مسائل معنوی و ارائه ی مبانی و حد و حدود کار و مقاصد و اهداف آن آمده اند تا بشر با در نظر داشتن آن مبانی و مقاصد، بتواند بهترین استفاده را در راه تحصیل مقاصد اصلی داشته باشد. تکنولوژی و صنعت و دانش های بشری از قبیل: فیزیک، شیمی، داروسازی، زیست شناسی، نجوم، هیئت، ریاضیات، منطق و فلسفه به خود بشر واگذار شده است که باید در راه آن کوشش لازم را انجام دهد و نسبت به آن توفیق لازم را بیابد.

پیامبران و جانشینان الهی برای تدریس این علوم نیامده اند، گرچه ممکن است در صورت پرسش از آنها حقایق را بیان کنند .

جامعیت قرآن

«قرآن» کتاب آسمانی است. عامه و خاصه ی مردم را می تواند به سوی کمال سوق دهد. اصول اساسی از قبیل: توحید، اخلاص بندگی و تسلیم عبادت و نیایش، ایمان و اعتقاد به مبانی دینی و اعتقاد به آخرت، مواظبت از واجبات اعمال و رفتار، اجتناب از گناه و آلودگی ها و ظلم و ستم و همه محرّمات، اهتمام به اقامه ی عدل و نصرت مظلومان، خودی بودن با خودی ها و بیگانه بودن با بیگانگان، دوری جستن از تولی کفار، تجهیز نیرو و دفاع از حریم دین و حمایت از حق و حقیقت و گواهی به آن، رعایت حقوق پدران و مادران و زنان و اقوام و بستگان و مستمندان و بیچارگان و

مؤمنان، کوشش در انفاق و ایثار و تعاون و توأصی در کارهای خیر، به یاد داشتن خدا قیامت، اهمیت دادن به نماز در اوقات، آن پایبندی به عهد و میثاق ها، مراقبت و محاسبه ی نفس، امر به معروف و نهی از منکر و... به طور وضوح و روشن در قرآن کریم بیان شده است و هر کسی با قرآن مأنوس شود، به اصول اساسی آن آشنا می گردد و می تواند از آنها استفاده کند؛ ولی آیا این اصول اساسی تفصیل و توضیحی ندارد و همه زوایای آنها روشن است؟ آیا شرح و تفصیل آنها در قرآن آمده است یا به کلیات بسنده شده است؟

همه می دانیم که تفصیل هر کدام از موضوعات اساسی قرآن نیازمند به کتاب های مفصلی است. قرآن به کلیات پرداخته و در مقام خصوصیات و تفصیلات همه ی موضوعات اساسی نیست.

تفصیل و تبیین پیامبر صلی الله علیه وآله

تفصیل احکام نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، تولی اولیاء، تبری از اعداء و کفار و همچنین سایر مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و غیره، به عهده ی پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه وآله گذاشته شده است تا خواسته های الهی را برای مردم به تفصیل بیان کند.

از این رو، خدا در قرآن کریم فرموده است: (وَمَا آتِيكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)؛ (1) آنچه را رسول خدا برای شما آورد بگیرید و آنچه را که مورد نهی قرار داد از آن دست بردارید.

ص: 14

پیامبر عزیز اسلام شب و روز در مقام تبیین مسائل اساسی قرآن بود و به هر مناسبتی احکام الهی را بیان میکرد و خودش نیز نمونهی عملی احکام بود مردم با دیدن کارهای او می توانستند از او تبعیت و پیروی کنند؛ چنانکه می فرمود: (ما من شی یقربکم الی الجنة الا امرتکم به و ما من شی یبعدکم عن الجنة الا نهیتکم عنه) مردم هم به تناسب حال و ظرفیت خود این تفصیلات را فرا می گرفتند و به آن عمل می کردند.

مرجعیت اهل بیت و عترت

در میان صحابه ی پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه وآله چه کسی توانست همه ی تفصیلات پیامبر صلی الله علیه وآله را به طور کامل فرا گیرد تا بتواند در غیاب یا فقدان آن گرامی، به کار پیامبر ادامه دهد؟ تاریخ اسلام چنین فردی را بجز خاندان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نمی شناسد؛ تنها عترت پیامبر بودند که همگی بیانات پیامبر اسلام را فرا گرفتند و می توانستند مردم را راهنمایی کنند و پیامبر اسلام از آغاز به این نکته توجه داشت. از این رو، علی علیه السلام را مورد تعلیم و تربیت کامل خود قرار داد تا آنجا که او را محور حق، باب علم و حکمت و همه امور عالم ترین مردم معرفی کرد و فرمود:

«علی مع الحق والحق مع علی حیثما دار»؛

«انا مدینه العلم و علی بابها».

«انا مدینه الحکمه و علی بابها».

اقضاکم علی و غیر ذلك».

و نیز به مناسبت های مختلف مرجعیت خاندان خود را بیان کرده، کراراً می فرمود: (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابداً) و

به مردم تکلیف می‌کرد که باید از قرآن و عترت تبعیت و پیروی کنید و این راهی است که گمراهی ندارد؛ زیرا بدون عترت تفصیلات مسائل اساسی قرآن به دست نمی‌آید و در نتیجه هدایت لازم انجام نمی‌گیرد و جامعه بشری از رسیدن به کمال مقصود دور می‌ماند و این بیان از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و اهل سنت با اسناد قطعی آمده است و از متواترات و قطعیات به شمار می‌رود و مفهوم و معنای آن انحصار راه سعادت، در پیروی از قرآن و عترت است.

بنابراین، کسانی که از رجوع به عترت عدول میکنند و به سراغ قیاس و استحسان می‌روند، راهی را برگرفته اند که از اشتباه و خطا مصونیت ندارد و نمی‌توانند با اتخاذ این راه بر خدا احتجاج کنند. مطلب این نیست که پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله به تفصیل لیات را بیان نکرده است، بلکه کلام در این است که پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله همه ی دانسته ها را برای چه کسی بیان کرده است؟ بیشک آن کس همان علی و خاندان اوست. پیامبر اسلام همه چیز را نزد عترت خود به ودیعه گذارده است و مردم را موظف کرده تا به آنان رجوع کنند و تفصیلات را از آنان بیاموزند و تضمین کرده که تبعیت از قرآن و عترت گمراهی ندارد و در تمامی عصرها و نسل ها آن دورا مرجعی جاودان قرار داده است.

با این کیفیت، چگونه می‌توان به جای رجوع به اهل بیت به دیگران مراجعه کرد؟ چه مقدار از تفصیل احکام در کتب برادران اهل سنت از پیامبر عزیز اسلام نقل شده است؟ اگر مجموعه احکامی که اهل سنت در کتاب های خود از آن عزیز نقل کرده اند جمع کنیم، چیزی به اندازه ی یک کتاب هم نمی‌شود. حداکثر احکام منقول از آن حضرت حدود پانصد حکم است که به هزار هم نمی‌رسد؛ ولی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص احکام بیش از سی هزار روایت دارند که همه را از رسول خدا نقل کرده اند و

آن سی هزار روایت - که به صورت کلی و جزئی آمده است - شرح احکام قرآن است.

با این وصف آیا صحیح است عترت را کنار بگذاریم و به سراغ گمان و حدس و قیاس برویم که دلیلی بر اعتبار آن وجود ندارد بلکه ممنوع شمرده شده است!

بنابراین، اهل تشیع بیشتر از اهل تسنن از سنت پیامبر تبعیت و پیروی می کنند؛ زیرا سنت کامل او را از طریق اهل بیت به دست آورده و مورد عمل قرار داده اند و از ظن و گمان و قیاس سخت پرهیز می کنند.

(ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً) اهل تشیع آنچه را که پیامبر به عنوان شرح و تفصیل آیات قرآن بیان نموده کافی می دانند؛ ولی معتقدند این مجموعه ی عظیم نزد اهل بیت است و همه موظف هستند از آن پیروی و تبعیت نمایند، و دیگران نتوانستند این مجموعه را از رسول خدا بیاموزند. از این رو، تا این مجموعه عظیم وجود دارد، نوبت به ظن و قیاس نمی رسد و همین مجموعه برای رسیدن به سعادت انسان ها کفایت می کند و در غیر این صورت، درصد خطا و اشتباه آن بسیار زیاد خواهد بود.

اهل بیت در هر عصر و زمان حامل این مجموعه ی عظیم هستند که بنابر نص پیامبر از اشتباه و خطا مصونیت دارند و مردم می توانند با رجوع به آنان به این مجموعه ی عظیم دست یابند.

در طول تاریخ تشیع، امامان علیهم السلام این مطالب را برای مردم بازگو کرده اند و راویان حدیث، این مجموعه عظیم را تا حدود زیادی فرا گرفته اند و در مواقع اشتباه و تعارض به امامان رجوع می کردند و خالص را از ناخالص تمیز می دادند؛ و این موهبتی است الهی که اولیای خود را به جانشینی پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله برگزید تا بشر به طور معمول بتواند با آنان تماس برقرار کند و وظایف تفصیلی خود را تحویل بگیرد و در راه

نیل به سعادت مهیا گردد. این موهبت موجب شد راه صحیح در بین امت اسلامی هموار گردد؛ به گونه ای که هر کس بخواهد بتواند در آن راه حرکت کند .

اساساً، ما معتقدیم که قرآن و بیانات پیامبر و اهل بیت علیهم السلام برای پاسخ گویی به مسائل دینی و الهی کفایت می کند و نیازی به ظن و گمان و حدس و قیاس نیست.

و درصد خطای قیاس و ظن و گمان نسبت به واقع بسیار زیاد است، اما کلام خدا و پیامبر و اهل بیت اصلاً خطا ندارد. بر این اساس، مجتهدان اهل تشیع چون براساس ضوابط و اصولی که مورد تأیید اهل بیت و پیامبر بوده استنباط می کنند، در صد خطا و اشتباهشان نسبت به ظن و گمان و حدس و قیاس بسیار کمتر است و مردم در

صورتی که دسترسی به شخص امام داشته باشند، می توانند وظایف خود را از شخص امام دریافت کنند؛ در غیر این صورت، باید به کارشناسان مورد تأیید امام رجوع کنند که درصد اشتباه آنها کم است و قول و آرای آنان مورد اعتبار و صحت است. آنگاه با مراجعه به آنها در پیشگاه خدا عذری برای کسی باقی نمی ماند و این کار حجت را بر

همه تمام می کند؛ زیرا با این روش دعوت الهی به گوش تمامی افراد و ابناء بشر می رسد و جامعه ای که دعوت الهی به او نرسد، خدا بر آنان حجت نداشته و مؤاخذه ی آنان با عدل الهی سازش ندارد. به همین جهت، خدا در طول تاریخ برای هر امتی منذر و مبشر قرار داده است (و ان من امه الا خلافيها نذير). (1) بنابراین حکمت الهی ممکن نیست جامعه ای بدون راهنما و منذر وجود داشته باشد اگر چه ما از آن اطلاع نداشته باشیم که بی اطلاعی ما دلیلی به نداشتن و نبودن نیست.

ما تنها تعداد کمی از انبیا را می توانیم شناسایی کنیم و از بقیه اطلاع دقیقی نداریم

ص: 18

چه رسد به جانشینان آنان که راهی برای شناسایی همه ی آنها وجود ندارد.

بنابراین، کسانی که می گویند: «بیان کلیات قرآن از طرف امامان معصوم چه دردی را دوا می کند؟ وقتی عالمان و مجتهدان - که معصوم نیستند - با مراجعه به همین بیان کلیات ممکن است در تطبیق آنها بر جزئیات و مسائل مستحدثه خطا کنند و حکم خدا

را درست نفهمند دیگر وجود یا عدم بیان کلیات چه تفاوتی می کند و چه فرقی با عالمان اهل سنت دارند که به این بیانات مراجعه نمیکنند؟ هر دو گاهی به راه خطا می روند و گاهی به راه صواب هر دو به فهمی از دین می رسند که مخلوطی از حق و باطل است»، دقت لازم را نداشته اند؛ زیرا از یک سو برای بررسی و نیل به واقعیات در

زمان حضور شخص امام، مجتهدان معاصر می توانند در مواردی که خطا و اشتباه وجود دارد به شخص امام رجوع کنند و مشکل خود را حل نمایند. و از سوی دیگر، مجتهدان با تحقیق به اکثر مطالب واقعی - که امام بیان فرموده است - خواهند رسید و در غیر آن موارد نظر آنان حجیت دارد و مردم با رجوع به آنان مشکلی نخواهند داشت.

تفاوت وجود بیانات اهل بیت با عدم آن، در این است که مجتهدان با وجود بیانات اهل بیت با مجموعه ای بزرگ مواجه می شوند و می توانند با استفاده از این مجموعه احکام بسیاری از موضوعات را ارائه دهند؛ بدیهی است در غیر این صورت کار آنان ناقص خواهد شد و نمی توانند به طور کامل احکام موضوعات را بیان کنند و در نتیجه خلاف حکمت الهی خواهد بود؛ چه اینکه حکمت الهی مقتضی آن است که زمینه کمال مطلوب را برای انسان ها فراهم آورد.

بنابراین، متخصصان شیعه بی اشتباه نیستند، ولی درصد اشتباه آنان نسبت به علمای اهل تسنن بسیار کمتر است؛ زیرا آنان به بیانات اهل بیت رجوع می کنند و از

قیاس و استحسان پرهیز نمایند و بیانات اهل بیت مطابق با واقعیات است و انسان را به سوی مصالح نزدیک و از مفاسد دور میسازد و رسیدن به بیانات اهل بیت طریق مخصوص به خود را دارد که با آشنایی علوم مقدماتی از قبیل: ادبیات، منطق، علم اصول و... می توان به آن طریق دست یافت .

راه رسیدن به سعادت

سعادت انسان مرهون راهی است که بتواند انسان را با آموزش و تربیت صحیح به کمال مطلوب برساند؛ لیکن انسان، خود این راه را به طور کامل نمی شناسد. درست است که عقل و وجدان او را به سوی کمال و سعادت رهنمون می شود؛ اما از چه راه و چگونه؟ عقل نمی تواند برای آن بیان کاملی داشته باشد. بررسی این راه امداد بیرونی می طلبد و آن از عهده ی خالق انسان بر می آید که براساس حکمت خویش زمینه ای را به وجود آورد که انسان بتواند در مسیر کمال مطلوب قرار گیرد؛ بر همین اساس، نبوت و بعد از آن امامت پایه گذاری شده است که آنان راه صحیح کمال مطلوب را ارائه دهند تا انسان ها با استفاده از آن بتوانند به سوی کمال مطلوب گام بردارند.

البته لازم نیست مردم معصوم باشند و مرتکب هیچ خطایی نشوند تا بتوانند به سعادت آخرت برسند، بلکه باید معصوم وجود داشته باشد تا با نشان دادن راه صحیح، مردم از آن راه به سیر و سلوک پردازند؛ و نیز رسیدن به سعادت آخرت مستلزم این نیست که همه افراد تمام حقایق قرآنی و اسرار و رموز و باطن کتاب آسمانی را بدانند، بلکه باید برنامه کامل و مشخص جامعی باشد که بتواند نیاز هر کس را برآورده سازد و در همین زمینه روایات زیادی از رسول گرامی اسلام آمده است که امت، بدون امام نیست و ائمه دوازده نفر هستند و نیز در روایات دیگری آمده است که زمین هیچ گاه از

حجت خدا خالی نمی ماند و در قرآن کریم هم آمده است: (انی جاعل فی الارض خلیفه؛ من پیوسته در زمین خلیفه قرار می دهم).

روشن است این جعل و قرار برای زمان خاصی، نیست بلکه برای همیشه است و دلیل بر این مطلب آن است که آیه به صورت جمله اسمیه گفته شده است و نیز پاسخ به اعتراض ملائکه که نسبت به خلقت انسان ها داشتند که آنان با هم نزاع و اختلاف می کنند و خون ریزی می نمایند، خود دلیل دیگری است که این قرار، اختصاص به

زمان خاصی ندارد.

فلسفه ی وجود امام

وجود- امام که پاسخگوی اعتراض ملائکه است - خود حکمت و لطف است؛ زیرا با وجود او نظام خلقت مفهوم و معنی پیدا می کند. امام کسی است که به علم و معرفت کامل دست یافته است و معنای کلام پروردگار را (و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون) به مرحله ی فعلیت می رساند. اگر پیامبران و امامان نبودند کسی نمی توانست خدا را آن گونه که در حد امکان بشری است بشناسد و عبادت کند؛ چنانکه در روایتی آمده است (و لولا هم ما عرف الله عز و جل و بهم احتج الله تبارک و تعالی علی خلقه). (1)

اعتراض ملائک اختصاص به مقطع خاصی ندارد، پس پاسخ آن هم می باید همیشگی باشد تا اعتراض آنان وارد نباشد.

به همین دلیل، زمین هیچگاه از خلفای الهی خالی نیست و همان گونه که در

ص: 21

روایات زیادی آمده است زمین بدون حجت خدا باقی نمی ماند.

هدایت باطنی امام یا به وسیله ی شخص او؛ یا به وسیله ی دیگران نسبت به صالحان و شایستگان انجام می گیرد .

امام از راه باطن بر نفوس افراد اشراف دارد و آنان را مورد هدایت و تربیت خود قرار می دهد. با القائات خیر، یا با تحذیرهای باطنی راه برخی از افراد را عوض می کند؛ یا آنان را در راه صحیحی که دارند مستقر و ثابت قدم می دارد گرچه این هدایت از دیدگان پنهان است.

چه بسیار افرادی که یکباره از طریقی که داشتند برگشتند و به هیچ وجه حاضر نبودند در طریق قبلی قدم بردارند؛ و چه بسیار افرادی که در کار خود متزلزل بودند، ولی یکباره در آن کار مستقر شدند.

اینها نمونه های هدایت معنوی امام است که با توجه و اشراف او - که مریی حقیقی است - صورت می گیرد .

در برخی از روایات آمده است که امام گاهی به کسی می فرمودند: «این چه کاری بود که تو کردی؟» با اینکه به ظاهر کسی از کار زشت او اطلاع نداشت؛ ولی امام برای اصلاح او از همان امر پوشیده به او خبر می دادند تا تکرار نکند. این نمونه شاهد هدایت معنوی است که در لابلای اخبار مکرر دیده و شنیده می شود.

اما هدایت ظاهری امام اختصاص به گروه خاصی ندارد، بلکه امام برای همه هدایت است. همه را به سوی خدا و کارهای خوب دعوت می کند و حکم هر چیزی را اختیار می گذارد. امام دعوت خویش را مستقیماً یا از طریق عالمان دینی ابلاغ می دارد تا حجت بر همگان تمام شود؛ یعنی روز قیامت مردم نتوانند به خدای متعال بگویند ما نمی دانستیم و از راه تو و احکام تو و خواسته تو اطلاع نداشتیم و کسی

نبود که ما را به سوی تورا هنمایی کند.

اجرای عدالت و تشکیل حکومت در صورتی که مردم از آن استقبال کنند، از کارهای امام است که به بهترین وجه به آن اقدام می نماید و مردم را از حکومت الهی برخوردار می سازد .

این کار را نیز خودش یا به واسطه ی نمایندگان انجام می دهد و در هر صورت، کار امام است که مردم از او بهر مند می شوند؛ زیرا نمایندگان او از او الهام می گیرند و به دستور او عمل میکنند و بدون نظر او کاری را انجام نمی دهند .

غیبت امام

به هر دلیلی که امام غایب شده، باشد بخشی از فلسفه وجودی او در هاله ی غیبت قرار میگیرد و مردم از او محروم می شوند و آن بخش مباشرت او در هدایت ظاهری و تشکیل حکومت و اجرای عدالت است؛ ولی هدایت معنوی و تسبیبی او به وسیله ی نمایندگان او برای بیان احکام و اجرای حکومت و عدالت به حال خود باقی است؛ همان گونه که امام در زمان ظهورش گاهی هدایت یا ولایت و فرماندهی

بخشی را به نخبگان خود وا می گذارد و مردم از آنان بهره مند می شوند، در زمان غیبت نیز این نمایندگی ادامه دارد و کار نمایندگان کار امام معصوم است؛ چه اینکه آنها از جانب او نصب شده اند.

تفاوت بین زمان ظهور و غیبت فقط از جهت محرومیت مردم از درک حضور و مباشرت هدایت ظاهری و تصدی امور است که این، به جهتی از جهات - چه ما بدانیم یا ندانیم - واقع شده است و مسأله ی غیبت از مسائل روشن و یقینی معارف اسلامی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از آن خبر دادند و به طور متواتر اخبار آن به امت منتقل

گردید و مردم پیش از وقوع این حادثه از آن مطلع بودند.

علاوه بر هدایت معنوی امام، اصل وجود او هم حکمت و لطف است که در نظام حکیمانه ی الهی وجود او ضرورت دارد و همان موجب رفع اعتراض ملائک گردیده است.

با توجه به مطالب فوق وجود امام لطف؛ و هدایت معنوی او لطف دیگر؛ و هدایت ظاهری و اجرای عدالت لطف سوم؛ و نصب نمایندگان برای اجرای امور و هدایت ظاهری لطف چهارم است. بنابراین، امام لطف در لطف و لطف مضاعف است و اگر به جهتی از جهات مردم از نوعی از لطف وجود او محروم شدند، سایر جهات لطف به قوت خود باقی است و حکمت الهی مقتضی لزوم و ضرورت آن است.

بنابراین، احتجاج خدا بر مردم با نصب امام تمام است؛ زیرا خداوند او را برای ارشاد و راهنمایی مردم نصب کرده است و اگر مردم در اطاعت و فرمانبرداری از او کوتاهی کردند و او غایب شد و از هدایت ظاهری او مستقیماً محروم شدند، حجت باز هم تمام است و طرح این سؤال که خدا چگونه می تواند به واسطه امام غایب با مردم احتجاج کند، بجا نخواهد بود؛ زیرا لطف از طرف خدا تمام است و این خود مردم

هستند که زمینه ظهور را از دست داده اند و امام غایب شده است و تا وقتی زمینه ظهور را فراهم نکنند، غیبت به خاطر خود آنان ادامه دارد؛ ولی در عین حال از ارشاد تسبیحی امام و هدایت های معنوی امام برخوردارند.

بی شک، نمایندگان امام مطابق امام نمیتوانند به همه وظایف عمل کنند و لذا با وجود نمایندگان، وجود امام نیز ضروری است و چنانچه امام غایب شود، این محرومیت به خاطر تقصیر خود امت است؛ همان طوری که وقتی برخی از امامان را به زندان می انداختند یا تحت نظر می گرفتند و مردم قیام نمی کردند، تقصیر از خود

مردم بود و بدین وسیله خود را از حضور او محروم می ساختند، در غیبت امام نیز با تقصیری که در به دست آوردن زمینه ظهور کرده و می کنند، خود را از ظهور او محروم می سازند. البته غیبت بدین معنا نیست که فقها و نمایندگان او می توانند به وظایف امام معصوم عمل کنند تا گفته شود پس چه نیازی به وجود امام معصوم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است.

پس اصل وجود امام به ضرورت عقلی و شرعی لازم است و خدا این لطف را انجام داده است؛ ولی مردم خود را از نوعی از ارشاد و هدایت و تصدی امام محروم ساخته اند و به همین جهت خدا او را مستور ساخته است. کسانی که می گویند: بین ضرورت وجود امام و غیبت امام زمان تناقض است درست به مسأله نرسیده اند. اگر می دانستند که عامل غیبت، تقصیر مردم و عامل ضرورت وجود امام، حکمت عالی الهی است، این اشکال را نمی کردند؛ زیرا به جهت حکمت عالی، وجود امام ضرورت دارد و خدا این کار را از روی حکمت انجام داده است؛ ولی بهره برداری از وجود امام بستگی به اراده مردم دارد. در زمان حضور مردمی که نسبت به زندانی شدن امام یا تبعید یا تحت نظر گرفتن او بی تفاوتی نشان دادند خودشان را از حضور امام در صحنه های اجتماعی - سیاسی محروم ساختند؛ از طرفی رحمت و لطف الهی ایجاب می کرد که امام وجود داشته باشد و امام هم وجود داشت و از سوی دیگر، مردم از حضور امام در صحنه های اجتماعی - سیاسی به جهت کوتاهی و تقصیرشان محروم بودند و تناقضی هم بین این دو وجود نداشت همچنین بین ضرورت وجود امام در پس پرده غیبت و محرومیت مردم از نوعی از هدایت های امام و حضور او به جهت تقصیر و کوتاهی خودشان، تناقض وجود ندارد؛ زیرا وجود امام براساس حکمت عالی الهی ثابت است و عامل غیبت خود مردم هستند که زمینه حضور و ظهور را از

دست داده اند و تا در صدد جبران تقصیر خود بر نیایند و به سوی حکم خدا برنگردند، از فیض حضور امام محروم خواهند بود.

اگر این سؤال مطرح شود که نسل های بعدی چه گناهی کرده اند که باید چوب بی لیاقتی و نمک شناسی مردم و ظلم و ستم دستگاه های حکومتی آن زمان را بخورند و امام از دید آنان نیز غایب باشد؟

پاسخ آن واضح است؛ زیرا نسل های بعدی نیز همان روش نسل های گذشته را ادامه داده و می دهند. هرگاه به این باور رسیدند که جز حکم خدا نمی توانند آنان را به سعادت برسانند، زمینه ظهور و حضور امام فراهم می شود؛ ولی امروزه متأسفانه مشاهده می شود که مردم جهان در این جهت تردید دارند و یا انکار می کنند و به حکومت دینی عنایت لازم را نداشته و ندارند.

و چنانچه سؤال شود که مشتاقان و علاقه مندان و طرفداران آن حضرت چه گناهی کرده اند و چرا باید چوب گناه دیگران را بخورند؟

در جواب آن نیز میتوان گفت اشتیاق گروهی از مردم بدون اینکه مردم جهان آمادگی لازم را فراهم، سازند مشکل را حل نمی کند؛ زیرا حضور و ظهور امام برای منطقه ای خاص نیست، بلکه برای تشکیل حکومت جهانی است. بدیهی است که این موضوع آمادگی جهانی را می طلبد.

چنانچه سؤال شود که در زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله مردم مکه نسبت به او بی حرمتی و او را اذیت و آزار کردند و نقشه قتل او را کشیدند، پس چرا پیامبر صلی الله علیه وسلم غیبت نکرد؟

در پاسخ می گوئیم غیبت در آغاز ظهور اسلام مساوی است با نبودن اسلام؛ ولی غیبت پس از ظهور اسلام و تحکیم مبانی و بیان عمدهی احکام اسلامی از طریق جانشینان پیامبر صلی الله علیه وآله در طول مدت 250 سال آن محذور را نخواهد داشت.

بنابراین، تقصیر مردم پس از این مدت طولانی نسبت به غیبت امام مؤثر است؛ چون محذور نبودن امام پیش نمی آید، بلکه مشکل مهم مشکل اجرایی است که آن متوقف بر استقبال مردم و عدم کوتاهی آنان است. همه می دانیم که غیبت واقع شده است و این بی علت نیست و برای توجیه آن مانعی ندارد که بگوییم تقصیر مردم علت

غیبت است گرچه علت واقعی را خدا می داند.

انتفاع مردم از امام غایب

الف. هدایت های معنوی امام که نسبت به برخی از تشنگان سیر و ر و سلوک و صالحان صورت گرفته و می گیرد .

ب. یاری دادن به برخی از کسانی که در حالت خاص به او متوسل می شوند که نمونه هایی در کتب مربوط به آن نقل شده است.

ج. دعای خیر آن حضرت در حق مؤمنان در مظان دعا، و این بهره ای است بزرگ که بنده ی خاص و حقیقی او در حق مردم دعا میکند و در صورت مصلحت به اجابت می رسد.

د. دفع برخی از شرور با عنایت امام نسبت به خواص یا طرفداران حق؛ بخصوص در زمانی که هجمه های دشمن از هر طرف آنان را تهدید کند.

ه. هدایت های تسبیبی آن حضرت به وسیلهی نمایندگان خاص و عام خود که در عصر غیبت داشته و خواهد داشت؛ چه اینکه هر چه نمایندگان او انجام می دهند به نیابت و وکالت از او است و به شخص امام باز می گردد .

و. ایصال فیض الهی نسبت به انسانها به خاطر وجود او؛ زیرا خلقت انسان ها بدون خلقت پیامبر و امام معنی و مفهوم ندارد و در این صورت، اعتراض ملائک بر

خلقت آنها وارد خواهد بود پس به خاطر وجود امام و پیامبر است که ما از برکات و فیض الهی متنعم هستیم. در غیر این صورت، خلقت معنی و مفهوم نداشت و در نتیجه ما وجود نداشتیم.

ز تصویب امور سال در شب های قدر که طبق روایات با امضای امام صورت می گیرد و موارد دیگری که در هر کدام فایده بزرگی است که از آن حضرت به جامعه انسانی می رسد.

بنابراین، تشبیه آن بزرگوار به خورشید پشت ابر به مناسبت همین نمونه های فوائد است؛ همان گونه که وقتی خورشید در پشت ابرها پنهان شود موجودات از وجود او به خاطر حرارت و تشعشع های او بهره مند می گردند - گرچه به نظر او را نمی بینند - وجود امام نیز در پس پردهی غیبت منافع و فواید بزرگی دارد که علی الدوام و پیوسته به جامعه بشری می رسد.

کسانی که می گویند وجود او در پس پردهی غیبت دردی را دوانمی کند، به عمق فواید وجودی آن حضرت پی نبرده اند؛ زیرا اگر دقت کنند در می یابند که وجود امام در زمان غیبت از جهات مذکور پر برکت است. علاوه بر آن، حالت انتظار و امید به آینده از فواید دیگری است که بر وجود آن حضرت مترتب است درست است که با غیبت او مردم از تشکیل حکومت جهانی محروم هستند؛ ولی چنانکه گفته شد این محرومیت به دست خود مردم به وجود آمده است؛ زیرا در حفاظت از این عطیه ی الهی کوتاهی کردند تا آن حضرت غایب شد با این حال باز راه برای تشکیل حکومت دینی به وسیله ی نایب ها و نمایندگان او باز است. مردم با تبعیت و پیروی از نمایندگان او می توانند به بسیاری از مزایای حکومت اسلامی نایل آیند و اساساً این محرومیت اختصاص به زمان غیبت ندارد، بلکه در زمان حضور همه مردم به خاطر تقصیری که

داشتند از تشکیل حکومت به وسیله امامان - بجز حضرت علی و امام مجتبی - محروم بودند.

همان مصالح و حکمت هایی که ایجاب می کند پیامبران وجود داشته باشند، وجود امامان را ضرورت میبخشد و بر همین اساس خداوند متعال ولی خود را به وجود آورده است؛ اما بخشی از کار امامان منوط به استقبال خود مردم است. اگر آنان استقبال لازم را داشته باشند، پیامبر یا امام تشکیل حکومت می دهد و به وظایف بعدی آن عمل می کند و در غیر این صورت، کار خدا تمام است؛ گرچه مردم از زمینه ای که به وجود آمده است استفاده لازم را نکرده اند. حکمت و لطف از ناحیه خدا باید به انجام برسد و رسیده است؛ ولی مردم با تقصیر خود از آن استفاده مناسب را نکرده و نمی کنند.

باید دانست که مسأله ی غیبت فلسفه ی ضرورت وجود امام معصوم را نقض نمی کند؛ زیرا امام معصوم در حال غیبت وجود دارد و فواید او هم به دیگران می رسد. تنها بخشی از فواید اوست که در اثر تقصیر خود مردم در حال غیبت به آنان نمی رسد، ولی وجود او حجت را بر همگان تمام کرده است؛ زیرا علت از خود مردم است و خودشان باید آمادگی لازم را فراهم آورند تا آن حضرت ظاهر شود و آنچه را که حکمت اقتضا می کند اتمام حجت است و آن با وجود امام محقق است؛ همان گونه که در زمان حضور وجود امامان معصوم در زندان ها یا تبعیدگاه ها اتمام حجت بود و کوتاهی خود مردم نسبت به تبعیت از امام و اقبال به او موجب میشد که آنان تحت نظر و در محدودیت باشند و مردم نتوانند از وجود و حضور امام استفاده مناسب را ببرند، در حال غیبت امام هم لطف از جانب خدا تمام است و کسی به خدا حجت ندارد و این خود مردم هستند که آمادگی لازم را برای ظهور و تصرف و تصدی او به وجود

نمی آورند و از وجود او استفاده بیشتر نمی برند.

بنابراین، فلسفه ای که موجب ضرورت وجود امام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله است، همان فلسفه در حال غیبت موجب ضرورت وجود اوست تا حجت بر همه تمام شود و از این فلسفه در حال غیبت عدول نشده است و تناقضی هم نیست بلکه مؤکد هم می باشد؛ زیرا در هر دو صورت مسأله ی اتمام حجت با وجود امام محقق است و مردم

باید از تقصیرها دست بردارند و از زمینه ی لطف الهی کمال بهره را ببرند.

تعداد امامان معصوم

بنابر روایاتی که از طریق اهل تسنن و تشیع وارد شده است، تعداد امامان معصوم دوازده نفر است و این روایات، فوق حد تواتر است.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه وآله به این تعداد در جمله معروف و مشهور خود (الأئمة اثنی عشر) تصریح فرموده اند و جانشینان آن حضرت همگی به این مسأله تصریح نموده اند و روایات این مسأله بسیار روشن است.

بنابراین، در هر عصری یک امام امامت را بر عهده دارد و مردم موظف هستند از او تبعیت و پیروی کنند.

وجود یک امام در هر عصری برای اتمام حجت کافی است؛ زیرا اگر مردم به سوی امام بیایند و از او استمداد نمایند، امام مستقیماً یا به واسطه ی نمایندگان امور مردم را در اختیار می گیرد و آنان را به سوی کمال سوق می دهد.

تعدد امام در یک عصر لزومی ندارد؛ زیرا اشراف امام به امور لازم است که آن وحدت امام صورت می گیرد و لازم نیست تک تک افراد همه ی احکام را از زبان شخص امام بشنوند و با او ارتباط مستقیم برقرار کنند، بلکه آنچه لازم است این است

که احکام زیر نظر امام به گونه صحیح به مردم برسد و در موارد اختلاف بتواند رفع اختلاف کند.

بی شک، با این کیفیت حجت بر همگان تمام می شود و کسی نمی تواند از احکام الهی، به عذر اینکه از شخص امام نشنیده، سرپیچی کند.

پس تعداد دوازده نفر با فلسفه وجودی امام سازگار است؛ زیرا حکمت الهی اقتضاء دارد تا زمینه برای دانستن احکام فراهم شود و مردم بتوانند با این زمینه به سوی کمال خویش گام بردارند و این زمینه با وجود یک امام در هر عصر و زمان فراهم است و حجت بر آنان تمام می شود.

امکان خطا در نمایندگان امام در زمان انفتاح و تمکن از مراجعه به امام بسیار کم ناچیز است؛ زیرا با اشرافی که امام نسبت به امور دارند می توانند نمایندگان را ارشاد نمایند تا بتوانند مطالب را درست به مردم برسانند و در مواقع اختلاف هم به او رجوع کنند و حکم صحیح را به دست آورند؛ اما در زمان محدودیت امام ممکن است اختلاف و خطا رخ دهد، ولی عامل آن به خود مردم برمی گردد که با اقبال خویش محدودیت را مرتفع نساختند و بدین گونه از ارشاد امام نسبت به موارد اختلاف محروم ماندند.

تعدد امام در زمان محدودیت امام، مشکل را حل نمی کند؛ زیرا ممکن است محدودیت برای همگی آنان پیش بیاید، پس مشکل از خود مردم است که باید به فکر چاره ی آن باشند و رفع محدودیت نمایند و آن با تبعیت و پیروی کامل حاصل می گردد.

بنابراین، کسانی که می گویند: «اگر کلام شیعه - که می گویند امام باید معصوم باشد - درست است، لازمه ی آن این خواهد بود که تعداد امامان معصوم در هر عصری آنقدر

زیاد باشد که هر کس هرگاه اراده کرد بتواند به راحتی به محضر یک امام معصوم شرفیاب شود و تعالیم دین را به طور مستقیم و از زبان خود امام بشنود؛ چه اینکه واسطه‌ها معصوم نیستند و نیستند و ممکن است در فهم و ضبط کلام معصوم و انتقال و ابلاغ آن به دیگران خطا یا خیانت کنند». به این نکته درست توجه نکرده اند که با وجود یک امام حجت تمام می‌شود و امام در صورت انفتاح، می‌تواند با اشراف خود زمینه را برای درک احکام صحیح فراهم آورد. و در زمان محدودیت، محرومیت مردم از درک احکام صحیح به خودشان برمی‌گردد که نسبت به امام پیروی لازم را نداشتند و از او حمایت

نکرده اند و او در نتیجه در محدودیت قرار گرفته است.

به هر حال، رأی و قول نمایندگان او - اگر چه احتمال خطا در آن وجود دارد - برای دیگران حجت است و باید از آن تبعیت نمایند و این برای رسیدن به واقعیات از همه راه‌های دیگر بهتر است.

وجوب اطاعت از امام

امامان معصوم، اولوالامر هستند و به نص آیه قرآن: (یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الأمر منکم) (1) اطاعتشان واجب است و امر آنان، امر الهی و نهی آنان، نهی الهی و اطاعت آنان، اطاعت خدا و رسول است و مخالفت با آنان، مخالفت با خدا و رسول است و به همین دلیل مردم باید در احکام الهی از امام معصوم تبعیت و پیروی کنند و نمی‌توانند راه دیگری انتخاب نمایند. در غیر این صورت، ذمه‌ی آنان نسبت به تکالیف واقعی فراغت نمی‌یابد و همچنان مشغول الذمه

ص: 32

باقی خواهند ماند و اطاعت از امامان معصوم با گرفتن احکام از آنان - بدون واسطه یا با واسطه ای که خودشان معین کرده اند - انجام می پذیرد .

بنابراین، کسانی که آگاهانه راه دیگری را انتخاب میکنند به سعادت اخروی نمی رسند و در پیشگاه حضرت احدیت عذری هم نخواهند داشت.

اما کسانی که پس از تحقیق و بررسی و رعایت انصاف نتوانستند به این حقیقت دست یابند که باید از امامان معصوم اطاعت کنند، اگر چه به سعادت واقعی دست نمی یابند ولی معذور خواهند بود.

عذر قاصران بدین معنا نیست که رجوع به معصوم ضرورت ندارد، بلکه همان گونه که گفته شد اطاعت از آنان واجب است و راهی غیر از آن وجود ندارد؛ لیکن با فرض قصور، فرد قاصر معذور است؛ زیرا عقاب قاصر با عدل الهی سازش ندارد.

کسانی که می گویند: «اگر کسی با اخلاص و با تقوا باشد و با تفکر و تدبر در قرآن و سنت پیامبر به فهمی از دین برسد و آن را ملاک عمل قرار دهد، به سعادت آخرت می رسد و با این وصف، ضرورت رجوع به معصوم از بین می رود»، سخت در اشتباهند؛ زیرا اگر متوجه لزوم رجوع به امام معصوم هستند، به طور حتم به سعادت نمی رسند؛

چون از راه صحیحی که معین شده است نرفته اند و اگر متوجه لزوم رجوع به امام معصوم نیستند، گرچه به واقعیات نمی رسند، ولی معذورند .

البته حجیت عقل مادامی است که خدای متعال راهی را تعیین نکرده باشد؛ اما پس از تعیین، عقل به لزوم اطاعت از راه تعیین شده حکم می دهد.

مسأله ی عصمت

پیامبران باید از هر گونه گناه و خطا و اشتباه معصوم باشند تا وحی الهی را درست

دریابند و ابلاغ نمایند و به مرحله اجرا برسانند. در غیر این صورت حکمت بعثت - که همان اراده ی واقعیات و سعادت واقعی است - انجام نمی گیرد. پس، دلیل حکمت همان گونه که دلالت بر لزوم فرستادگان الهی دارد بر عصمت آن فرستادگان نیز دلالت می کند.

بر این اساس، پیامبران باید در ابلاغ و تبلیغ و اجرا مصون از خطا و اشتباه باشند تا بتوانند بشر را به سوی کمال واقعی رهنمون شوند؛ و نیز باید از گناه و آلودگی ها پاکیزه باشند تا مردم از آنان رهیده نشوند و با رغبت و علاقه از آنان تبعیت و پیروی کنند و آنان با حمایت مردم و اقبال آنان بتوانند به خوبی اقامه ی عدل نمایند.

امامان و جانشینان پیامبران نیز به همان دلیل که وجودشان ضروری است عصمتشان نیز لازم است؛ چون امامان به عنوان حافظ شرع و مبلغ و مجری آن، جای پیامبران نشسته اند. فرق آنان با پیامبران در این جهت است که به آنان وحی نمی شود، ولی کارهای پیامبران (حفظ شرع و ابلاغ آن و اقامه ی دین و غیره) بر عهده ی آنان است و اگر خوب دقت کنیم، در می یابیم که حکمت وجود امام بدون لزوم عصمت محقق نمی گردد.

علاوه بر دلیل عقلی، مصونیت و عصمت امامان به ادله نقلی نیز ثابت است. از جمله دلایل نقلی، همان حدیث ثقلین است که به طور متواتر از رسول گرامی اسلام رسیده است که فرمود: (انی تارك فيکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدا)

مفاد این حدیث آن است که من بین شما دو ثقل مهم می گذارم کتاب خدا و عترتم؛ مادامی که شما امت به این دو تمسک بجوید منحرف نخواهید شد. این مصونیت بدون عصمت ممکن نیست. پس معلوم می شود همان طور که کتاب خدا از

سوی خدا نازل شده و از اوست، گفته های عترت و اندوخته های آنان نیز از خداست و آنان بدون هیچ گونه اشتباهی حکم خدا را به مردم ابلاغ می نمایند.

بنابراین، عصمت عترت اضافه بر آنکه دلیل عقلی دارد روایات متواتره نیز بر آن صراحت دارد و جای هیچ گونه شک و شبهه در آن نیست.

کسانی که می گویند: «ما عصمت را با دلیل عقلی اثبات می کنیم، اما چون احتمال خطا در آن دلیل هست نمی توانیم به تئوری عصمت اطمینان مطلق و ابدی و بی چون و چرا داشته باشیم»، سخت در اشتباهند؛ زیرا اولاً با دلیل قطعی عقلی جای احتمال خلاف و خطا نیست. اگر کسی دلیل عقلی بیاورد و در عین حال احتمال خلاف بدهد، نمی تواند ادعای قطع و برهان نماید. دوم اینکه دلیل عصمت تنها دلیل عقلی نیست، بلکه عصمت امامان معصوم مورد تایید روایات متواتره است؛ و روایات متواتره، قطعی است و احتمال خلاف در آن راه ندارد.

انسان معصوم هیچ گاه خطا و اشتباه نمی کند؛ همواره قول و رأی او مطابق با واقعیت است و احتمال اشتباه با فرض عصمت سازش ندارد و قابل جمع نیست.

بنابراین، آنچه را که معصوم به عنوان واقعیت ها بیان می کند، خدشه پذیر نیست و در مقام تعارض قول و رأی او با دیگران، باید قول و رأی او میزان سنجش باشد و با قول و رأی او کشف خطا در قول و رأی دیگران صورت گیرد؛ زیرا قول و رأی او بهترین و صحیح ترین قول است و آن شایستگی اتباع دارد، اما قول و رأی طرف مقابل به جهت مخالفتش با قول و رأی معصوم، شایسته ی التفات و ترجیح نخواهد بود.

کسانی که می گویند: «در موارد تعارض بین سخن یک معصوم و یک غیر معصوم باید به دلیل و براهین دو طرف نظر کنیم. حال اگر - بر فرض محال - دلایل و براهین شخص غیر معصوم را قوی تر و منطقی تر یافتیم، آیا نباید سخن او را بر سخن معصوم

ترجیح دهیم؟ اگر پاسخ شما به این سؤال منفی باشد، خلاف عقل و حکم صریح قرآن است که می گوید: باید اقوال مختلف را شنید و بعد بهترین و محکم ترین آنها را قبول کرد؛ و اگر پاسخ شما مثبت باشد این سؤال مطرح می شود که در عمل چه فرقی بین اعتقاد به عصمت و عدم اعتقاد به آن وجود دارد». سخت در اشتباهند؛ چون معنای

این کلام آن است که اعتقاد به عصمت وجود ندارد وگرنه با اعتقاد به عصمت و یقین به آن، احتمال خلاف منفی است و با این، وصف فرض اینکه دلایل غیر معصوم منطقی تر و قوی تر باشد فرض محال است و با عصمت منافات دارد و جایی برای اینکه بین کلام معصوم و غیر معصوم مقایسه کنیم و طرف غیر معصوم را در صورتی که ترجیح داشته باشد، مقدم کنیم وجود ندارد، بلکه همواره ترجیح با طرف معصوم و قول مقابل نادرست است.

آیا این حرف را می توان با قول خدا و پیامبر عنوان کرد و گفت: در موارد تعارض قول خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله با دیگران، باید به دلایل دو طرف نظر کنیم و دلیل غیر خدا و پیامبر را در صورتی که قوی تر باشد مقدم بداریم .

بی شک، این حرف در مورد خدا و پیامبر غلط است و عنوان کردن آن مساوی است با انکار علم خدا و عصمت پیامبر و آن با اعتقاد اسلامی صددرصد منافات دارد.

همان طوری که این حرف درباره ی خدا و پیامبر بی اساس است درباره ی امام هم بنابر اعتقاد به عصمت آنان اساسی نخواهد داشت.

نکته ای که باید به آن توجه کامل داشت آن است که مطلب فوق در موردی است که قول و رأی معصوم را شناخته باشیم و در استناد آن شک و شبه نداشته باشیم و در غیر این صورت، اگر چیزی از امام معصوم نقل شده باشد و سند آن روشن نباشد، و بلکه با اصول و موازین عقلی و قطعی سازش نداشته باشد، آن را نمی توان از معصوم

دانست و این مخالفت خود، قرینه بر عدم صدور آن از معصوم است؛ چون از معصوم چیزی بر خلاف عقل قطعی صادر نمی شود. همچنین اگر چیزی از معصوم نقل شده باشد که با ظواهر کتاب خدا و سنت قطعی پیامبر صلی الله علیه وآله تعارض و منافات تبیینی داشته باشد، همین تعارض و مابینت منقول با کتاب خدا و سنت قطعی، دلیل عدم صدور آن از معصوم است؛ زیرا از معصوم چیزی برخلاف کتاب خدا و سنت قطعی پیامبر صادر نمی شود. از باب مثال، در قرآن و سنت قطعی آمده است که حج بر مستطیع واجب است. اگر در این مورد روایتی آمد که حج بر مستطیع مطلقاً واجب نیست، تعارض و مخالفت این روایت با کتاب و سنت شاهد کذب این روایت است و می دانیم که چنین چیزی از معصوم صادر نشده است.

تقدیم اصول و موازین قطعی عقلی در فرض اول و تقدیم کتاب خدا و سنت قطعی در فرض دوم بر منقول از امام، شاهد کذب روایت مخالف است. و از این مطلب نمی توان استفاده کرد که ممکن است نسبت به قول و رأی قطعی امام هم این وضعیت پیش بیاید؛ زیرا قبلاً دانستیم که احتمال خلاف واقع در قول و رأی معصوم وجود ندارد. بنابراین، این احتمال وجود ندارد که قول و رأی شخص امام با اصول و

موازین قطعی عقلی؛ یا با کتاب خدا و سنت قطعی پیامبر، مخالفت و مابینت داشته باشد؛ زیرا اقوال و آرای امامان معصوم همواره با موازین عقلی قطعی و با کتاب خدا و با سنت قطعی پیامبر صلی الله علیه وآله هماهنگ است امامان معصوم، خود فرمودند که ما هرگز سخنی بر خلاف قرآن نمیگوییم و سخنان ما همه تفسیر قرآن است.

از ارجاع به قرآن برای تشخیص روایات صحیح از غیر آن، می توان استفاده کرد که ظواهر قرآن قابل فهم همگان است و گرنه آن را مرجع تشخیص قرار نمی دادند.

اعتقاد به عصمت امامان بدین معنا نیست که انسان ها نمی توانند با عقل و درایت

خود و براهین صحیح به پاره ای از واقعیات برسند و یا نمی توانند ظواهر کتاب خدا را تشخیص بدهند.

امامان معصوم مردم را به تعقل و تدبّر در آیات الهی دعوت می کردند و همچنین مردم را به ظاهر قرآن ارجاع می دادند. اگر تشخیص عقل یا ظواهر حجت نبود چنین نمی کردند. پس راه تعقل به روی بشر باز است و فهم ظواهر کتاب برای همه حجت است.

از این رو، مرجع قرار دادن ظواهر قرآن و سنت قطعی یا عقل قطعی از برای تشخیص روایات صحیح از غیر، آن دلالت بر حجیت عقل و ظواهر کتاب دارد و با امامت امامان و عصمت آنان منافات ندارد.

تاکنون کسی نگفته است که مردم ظواهر کتاب را نمیتوانند به دست آورند و فقط معصوم می تواند آنها را به دست آورد تا گفته شود ارجاع به ظواهر قرآن با اعتقاد به امامت و عصمت سازش ندارد و همچنین کسی نگفته است که عقل حجیت ندارد تا با ارجاع به دلیل قطعی عقلی منافات داشته باشد.

پس کسانی که این ارجاعات را ناقض امامت دانسته اند و گفته اند: «این ارجاعات برای عقل انسان ها اعتبار قائل شده و اعتراف کرده است که مردم عادی - و به اصطلاح غیر معصوم - بدون اتکا و نیاز به امام معصوم اولاً، می توانند با تعمق و تدبّر در قرآن به فهم حقایق و معانی قرآنی و تعالیم و حیاتی نایل شوند و این راه به روی هیچ کس بسته نیست و ثانیاً، اگر چه فهم آنان از قرآن فهمی بشری (ناقص و ناخالص و خطا آلود) است اما باید به همان فهم متکی باشند و در مواجهه با فهم های دیگر (حتی فهم امام معصوم) با نقد و تحلیل عقلی منطقی و قرآنی به قضاوت پردازند»، درست دقت نکرده اند؛ زیرا اولاً، دانستیم که اعتقاد به امامت و عصمت به

معنای ابطال حجیت عقل و ظواهر کتاب نیست تا گفته شود این ارجاعات ناقض مسأله امامت است.

عقل در مواردی که به نتیجه قطعی و روشن برسد حجت است. همچنین در صورتی که ظواهر قابل تردید نباشد، حجت است؛ اما حجیت عقل و حجیت ظواهر برای تشخیص تفصیل احکام و مبانی دینی بدون تبیین پیامبر و امام معصوم کفایت نمی کند و ما همواره نیازمند به بیانات پیامبر اسلام و امامان معصوم هستیم و این نیازمندی است که مسأله امامت را تثبیت می کند.

دوم اینکه، دلیل عقلی و ظواهر کتاب و سنت قطعی - که مرجع تشخیص روایات صحیح از غیر آن قرار داده شده است - خطاپذیر نخواهد بود و به همین جهت، مرجع تشخیص قرار داده شده است. بنابراین، آنها را ناقص و ناخالص و خطا آلود معرفی کردن، خطای بزرگی است.

سوم اینکه، مرجعیت امور مذکور نسبت به تشخیص روایات صحیح از غیر صحیح ارتباطی به ترجیح فهم غیر امام بر فهم امام ندارد؛ زیرا دانستیم که فهم امام بر همه ی فهم ها مقدم است و موردی وجود ندارد که فهم امام با اصول قطعی عقلی یا با ظواهر کتاب و سنت قطعی مخالف باشد بلکه با آنها همیشه هماهنگ است.

نیاز امامت به نصیصی

از آنجا که امامت همانند نبوت به خلافت الهی بر می گردد و امام می باید همانند پیامبر معصوم باشد و کسی نمیتواند از عصمت و مقام معنوی دیگری مطلع شود، امام نیازمند به تعیین الهی به وسیله ی رسول خدا است.

بنابراین، امامت و جانشینی رسول خدا با تعیین خود او ثابت می شود و همچنین

امام بعدی با تعیین رسول خدا یا تعیین جانشین او معین می گردد. رسول گرامی اسلام به طور عموم و خصوص نسبت به مرجعیت دینی و سیاسی امامان معصوم تصریح فرموده است. جمله ی (انی تارك فيكم الثقيلين كتاب الله و عترتي ما إن تمسكنم بهما لن تضلوا ابدا) مرجعیت دینی و سیاسی اهل بیت و عترت را به طور روشن و به طور کلی بیان میکند و نیز مکرر نسبت به امامت حضرت علی علیه السلام تصریح فرموده است. این تکرار گویای اهمیت زیادی است که آن حضرت به این امر داشته اند و این نصوص به طور متواتر به دست ما رسیده است و جای هیچ گونه دغدغه ندارد. مجموعه ی این نصوص، ولایت و امامت علی علیه السلام را به روشنی اثبات می کند. به جهت اهمیت مسأله امامت رسول گرامی اسلام از آغاز دعوت به اسلام تا آخرین لحظات حیات خود آن را در نظر داشته و مکرر به آن تصریح می فرموده است.

موقعی که آن گرامی قوم و عشیره ی خود را به اسلام دعوت میکرد، اشاره به حضرت علی علیه السلام نمود و فرمود: (هذا اخي و وصيت و خليفتي من بعدي فاسمعوا له و اطيعوا) علی علیه السلام در آن روز هنوز به سن بلوغ نرسیده بود؛ ولی به عنوان خلیفه و وصی و برادر مورد خطاب قرار گرفت و نیز در چند مورد به حضرت علی فرموده است:

(انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي) و به ترتیب همه شئون خویش را - بجز مسأله ی وحی و نبوت - برای حضرت علی علیه السلام اثبات فرمود و در برگشت از حجة الوداع در روز 18 ذی الحجة؛ یعنی روز عید غدیر به طور رسمی در برابر ده ها هزار نفر در بیابان غدیر دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و او را به عنوان مولی و محور حق و امام معرفی فرمود و اظهار داشت: (أَلَسْتُ أُولَىٰ بِكُمْ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ قَالُوا بَلَىٰ فَقَالَ أَلَا مَن كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَن وَالَاهُ وَ عَادِ مَن عَادَاهُ وَ انصُر مَن نصره وَ اخذل مَن خذله وَ ادر الحق معه كيف مادار). بدین

وسیله، همان ولایت و اولویت خود را برای علی علیه السلام اثبات کرد و از مردم برای آن حضرت بیعت گرفت.

بی شک، اگر کسی با دید انصاف و بدون تعصب به نصوص و روایات مراجعه کند، در می یابد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود تعیین فرموده است و این روایات متواتر است و به همین ترتیب نصوص امیر مؤمنان بر امام بعدی و او نسبت به بعد از خود تا به آخرین امام از حد تواتر بالاتر است.

بنابراین، اگر کسی در ادله عقلی شبهه ای داشته باشد، با ملاحظه این نصوص و روایات شبه های برای او باقی نخواهد ماند.

در روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده است که جبرئیل اسامی امامان و اسامی پدرانشان را به من خبر داده است و همچنین آن گرامی به امام حسین علیه السلام اشاره کرده فرمودند: (هذا ابني امام ابن امام اخو امام ابوائمة تسعة تاسعهم قائمهم)

اینها نمونه هایی از انبوه روایات و اخبار است که به عنوان اشاره ذکر شد؛ و با این تصریحات و تنصیبات نیازی به تصریح در قرآن وجود ندارد و طرح این سؤال که چرا نام حضرت علی و امامان بعدی در قرآن کریم ذکر نشده است، موردی نخواهد داشت؛ زیرا به هر علتی که اسم آن حضرت در قرآن کریم نیامده باشد، مشکلی ایجاد نمی کند؛ چون به وسیله ی پیامبر عزیز اسلام آن حضرت به عنوان امام و خلیفه تعیین شده است و نباید به بهانه اینکه اسم آن حضرت در قرآن نیامده از این اخبار متواتر دست برداشت اگرچه مسأله ی ولایت و امامت در آیات قرآن به عنوان عام آمده است که با قرائن داخلی و خارجی از جمله همین نصوص روشن است که مقصود از آن ها

حضرت علی علیه السلام و عترت پاک پیامبر عزیز اسلام است.

به عنوان نمونه خدای متعال می فرماید: (اتّما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا

الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکاة و هم راکعون)؛ بدیهی است لفظ «انما» برای افاده‌ی حصر است و از بین معانی «ولی» تنها معنایی که مناسب حصر است، همان معنای اولی به تصرّف است؛ زیرا انحصار معانی دیگر از قبیل: مُحِب، صدیق و ناصر در یک فرد یا جمع خاص، با فرض تعدد و تکرار مصادیق آنها، بی وجه است اهل تسنّن اتفاق دارند که آیه شریفه اشاره به یک قضیه‌ی خارجی است که یکبار بیشتر اتفاق نیفتاده است و آن عبارت از این است که مولی، امیر مؤمنان، در حال رکوع نماز انگشتر خود را به سائل داد و این آیه در شأن او نازل گردیده است و ما در شرع مطهر امری نداریم که نسبت به ادای زکات در حال رکوع نماز دستوری داده باشد و این، دلیل آن است که این قضیه مربوط به شخص یا اشخاص خاصی است که در روایات به شأن نزول آیه کریمه اشاره شده است.

بنابراین، به قرینه روایاتِ شانِ نزول و دیگر توصیه‌ها در مورد حضرت علی، مشخص می‌شود که منظور از (الذین آمنوا) حضرت امیر و اولاد پاک اوست.

به دیگر عبارت، آنچه را حکمت اقتضا میکند تصریح و تنصیح به ولایت و امامت حضرت علی و اولاد اوست و این به وسیله‌ی پیامبر اسلام انجام گرفته است و با این وصف، ذکر اسم آن حضرت در قرآن الزامی نخواهد داشت؛ اما جای بسی تعجب است با روایات متواتری که در مورد ولایت و امامت و عصمت حضرت علی و اولاد پاکش آمده است برخی از کوردلان می‌گویند: «هیچ گاه پیامبر به طور صریح امام علی علیه السلام را به عنوان امام معصوم و جانشین خود در امر دین و دنیای مردم معرفی نکرده اند!»

آیا این افراد ندیدند که آن حضرت در آغاز دعوت به اسلام فرمود: علی خلیفه و وصی من است؟! آیا آن حضرت در واقعه غدیر خم فرمود: (الست اولی بکم من

انفسکم؟ آیا من اولی به تصرف نسبت به خود شما نیستم؟ آنگاه مردم به آن اعتراف کردند؛ سپس آن حضرت فرمود: (من كنت مولاه فهذا علي مولاه) آیا ندیدند در جاهای مختلف آن حضرت فرمود: (انی تارك فيکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدا) و مرجعیت دینی و سیاسی و عصمت آنان را مورد تصریح قرار داد؟ آیا ندیدند که مکرر به علی می فرمود: (یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی و... و...؟) آیا این تصریحات برای تعیین ولایت و امامت و عصمت کافی نیست؟ اگر اینها تصریح نیست، پس تصریح چگونه است؟ انکار ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام همانند آن است که کسی چشم خویش را ببندد و وجود خورشید درخشان را انکار کند.

اتمام حجت

تکالیف الهی تا به دست مردم نرسیده باشد مردم وظیفه ای ندارند؛ چون نسبت به آنها مطلع نیستند. بر همین اساس، خداوند متعال همواره تکالیف و خواسته های خود را به وسیله پیامبران الهی فرستاده و بیان کرده است و در غیاب و فقدان آنها جانشینان آنان احکام الهی را حفظ کردند و آماده ابلاغ آنها به مردم بودند تا عذر و

بهانه ها قطع شود و کسی نتواند مخالفت خود را با فرمان های الهی توجیه نماید. این روش و سنت الهی در طول تاریخ وجود داشته است.

البته ارسال رسل و پیامبران به مراکز، به گونه ای بوده است که مردم وقتی خبر دار می شدند می توانستند با آن مراکز ارتباط برقرار کنند. بدیهی است در این صورت، مردم به حکم عقل موظف هستند به سوی پیامبر یا جانشین او بشتابند و احکام و تکالیف خود را از او فرا بگیرند.

(انا ارسلناك بالحق بشيرا ونذيرا و ان من امة الا خلافيها نذير)؛ (1) همانا ما تو را به حق به عنوان بشیر و نذیر فرستادیم و هیچ امتی بدون نذیر نبوده است» (رسلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لئلا يكون للناس على الله حجةٌ بعد الرسل و كان الله عزيزاً حكيماً)؛ (2) پیامبرانی مژده دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا پس از آمدن پیامبران حجّتی

برای مردم باقی نماند و عذر و بهانه ای در مخالفت الهی نداشته باشند و خدا با عزّت و حکمت است».

هیچ کس در آتش جهنم قرار نمی گیرد مگر آنکه حجّت الهی بر او تمام شده و صدای پیامبران به گوش او رسیده باشد.

(وقال الذين فى النار لخنزة جهنم ادعوا ربكم يخفف عنا يوما من العذاب قالوا اَوْلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلٌ مِّنْ رَبِّكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بلى قالوا فادعوا و ما دعاء الكافرين الا فى ضلال)؛ (3) آنان که در آتش جهنم قرار می گیرند به نگهبانان جهنم می گویند: از خدا بخواهید تا یک روز از عذاب بکاهد. آنان در پاسخ خواهند گفت: آیا فرستادگان الهی همراه دلایل روشن نزد شما نیامدند؟ می گویند: آری؛ نگهبانان می گویند: پس دعا کنید که دعای کافران اثری ندارد».

همچنین درباره پیامبر اسلام آمده است (ولتنذر ام القرى و من حولها) (4)؛ [با قرآن] مردم ام القرى و مردم اطراف را بیم ده».

از این مجموعه آیات استفاده می شود: تا حجّت الهی بر کسی تمام نشود، به جهنم

ص: 44

1- سوره فاطر، آیه 24 .

2- سوره نساء، آیه 165 .

3- سوره مؤمن آیات 49 - 50 .

4- سوره انعام، آیه 92 .

نمی رود و حجت الهی با فرستادن رسل الهی تمام می شود و رسل الهی در موقع غیاب و فقدان خود با نصب جانشین حجت را به مردم تمام می کردند .

(وواعدنا موسى ثلاثين ليلة و اتممناها بعشر فتم ميقات ربه اربعين ليلة و قال موسى لآخيه هارون اخلفني في قومي و اصلح و لا تتبع سبيل المفسدين)؛ (1) سی شب با موسی وعده نهادیم و ده شب دیگر به آن افزودیم و میعاد الهی در چهل شب به کمال رسید و موسی به برادرش هارون [قبل از رفتن] گفت: جانشین من در میان قومم باش و به اصلاح پرداز و راه فساد کاران را پیروی مکن».

بنابر آیه شریفه، حضرت موسی علیه السلام حتی برای سی روز غیبت حاضر نشد قوم خود را بدون جانشین رها سازد؛ با نصب هارون به عنوان جانشین عذر و بهانه ای برای قوم خود باقی نگذارد و لذا در بازگشت نسبت به انحرافی که قوم او پیدا کرده بودند سخت آشفته؛ چرا که آنها عذری نداشتند. با این وصف، می توانیم نسبت به نقاط مختلف

جهان در روزگارهای سابق به این نتیجه برسیم که تا خدا به گونه ای حجت را بر اقوام و ملل تمام نکند، آنان را مورد عذاب قرار نخواهد داد.

دانستن نام پیامبران و یا جانشینان الهی اهمیت خاصی ندارد؛ زیرا چه نام پیامبران یا جانشینان آنان را بدانیم و چه ندانیم، این کلی ثابت است که خدا بدون اتمام حجت کسی را مکلف قرار نمی دهد و فرضاً چنانچه اشخاص یا جماعتی دعوت پیامبران یا جانشینان آنان را نشنیده باشند و یا احتمال وجود آنان را نمی دادند، بیش از احکام عقلی به چیز دیگری مکلف نخواهند بود و جزو مستضعفان به شمار خواهند آمد.

ص: 45

با توجه به این مطالب، در می یابیم که در همه عصرها و نسل ها بنابر حکمت الهی پیامبر یا امامی وجود داشته است و ادعا بر نبود آن بانص قرآن کریم و ادله ی معتبر مخالفت دارد.

بی شک، ندانستن غیر از نبودن است ما احاطه به وضعیت همه اعصار و همه جای جای جهان نداریم و نمیتوانیم ادعای علم کنیم؛ تنها چیزی که می توان گفت نمی دانیم است و آن غیر از نبودن خواهد بود بلکه از آثار باستانی به دست می آید که مردم در دوران گذشته نیز آداب و رسوم و اعتقادات مذهبی داشته اند، اما چطور و

چگونه درست معلوم نیست.

بنابراین، مقتضای حکمت الهی و نص قرآن آن است که خدا برای هر امتی نذیر فرستاده است تا راه را از چاه بشناسند و در مسیر صحیح قدم بردارند و در صورت مخالفت عذر و بهانه ای نداشته باشند و تا حجت بر کسی تمام نشود مورد مؤاخذة و عذاب واقع نمی شود.

13 ربيع المولود 1421

ص: 46

- معرفت دینی و دین 5
- مسأله ی امامت 10
- جامعیت قرآن 13
- تفصیل و تبیین پیامبر صلی الله علیه وآله 14
- مرجعیت اهل بیت و عترت 15
- راه رسیدن به سعادت 20
- فلسفه وجود امام 21
- غیبت امام 23
- انتفاع مردم از امام غایب 27
- تعداد امامان معصوم 30
- وجوب اطاعت از امام 32
- مسأله ی عصمت 33
- نیاز امامت به تنصیب 39
- اتمام حجت 43

ثار الله

خون حسين عليه السلام در رگهای اسلام

حجة الاسلام ومسلمين حاج شيخ حسين عندليب

انتشارات در راه حق منتشر کرده است.

ص: 48

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

